

دیوان پروین اعتصامی

با مقدمه ملک الشعرای بهار

مکتب
انتشارات

تهران - ۱۳۹۱

سرشناسه : اعتصامی، پروین، ۱۲۸۵ - ۱۳۲۰.
 عنوان قرارداد: دیوان
 عنوان و نام پدیدآور: دیوان پروین اعتصامی
 مشخصات نشر : تهران: منشاه دانش، ۱۳۸۷.
 مشخصات ظاهری : ۳۲۰ ص.
 شابک : ۸-۰۲-۵۲۷۴-۶۰۰-۹۷۸
 وضعیت فهرست نویسی: فیفا.
 موضوع : شعر فارسی - قرن ۱۴.
 رده بندی کنگره : الف ۱۳۸۷ PIR۷۱۴
 رده بندی دیویی : ۸۶۱/۶۲
 شماره کتابشناسی : ۱۱۹۳۳۹۱



تهران: خیابان لبافی نژاد - بین خیابان دانشگاه و فخررازی - پلاک ۱۳۸ - واحد ۲
 تلفن: ۶۶۹۷۰۷۴۸ فاکس: ۶۶۹۷۰۷۴۶

دیوان پروین اعتصامی

با مقدمه ملک الشعرای بهار

ناشر: انتشارات منشاه دانش

صفحه آرای: انتشارات مهرآمین

نوبت چاپ: اول - ۱۳۹۱

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

شابک: ۸-۰۲-۵۲۷۴-۶۰۰-۹۷۸ • ۸-۰۲-۵۲۷۴-۶۰۰-۹۷۸ • ۸-۰۲-۵۲۷۴-۶۰۰-۹۷۸

قیمت: ۶۵۰۰ تومان

فهرست

مقدمه	۹	اوراق	۵۲
روزگار حادثه و سختی	۱۹	بزرگان مآل اندیش	۵۵
راه ناهموار	۲۱	تاوان عمر گمشده	۵۵
گلستان جان	۲۲	فرشته خویان	۵۷
گلی در باغ جان	۲۳	رهسپار در روشنایی	۵۷
اهریمن روزگار	۲۶	بانوی آراسته به هنر	۵۹
یادگار صفحه ایام	۲۷	گلوبند گوهرین	۶۱
سنگ اهرمن	۳۰	کنج سختی	۶۳
آئینه خرد	۳۱	گوهر فروش کان قضا	۶۷
آسمان علم	۳۳	یاده معرفت	۶۷
قافله عمر	۳۷	پرتگاههای راه موی	۶۹
بهار بی خزان	۳۹	دانش، گوهر جان	۷۰
هنگام بیداری	۴۱	اوراق پراکنده کمال	۷۲
پرده تن	۴۳	رنگ ها و نیرنگ ها	۷۳
شاهین عمر	۴۴	آزادگان پاکدل	۷۴
خامه دهر بر شکوفه	۴۷	دزد زمانه	۷۷
دامنی لؤلؤ و مرجان	۴۸	گلشن تحقیق	۷۸

۱۰۷.....	ارزش گوهر.....	۷۹.....	هوای دیروز و فردا.....
۱۰۸.....	گوهر اشک.....	۸۰.....	طائر علیین.....
۱۰۹.....	اشک یتیم.....	۸۱.....	گوهر بی خریدار.....
۱۱۰.....	امروز و فردا.....	۸۲.....	شناخت زیان و سود.....
۱۱۰.....	امید و نومیدی.....	۸۳.....	فرونی، زاده کمی.....
۱۱۲.....	اندوه فقر.....	۸۴.....	اهریمن راه دل.....
۱۱۳.....	ای رنجبر.....	۸۶.....	آیینہ طلب.....
۱۱۵.....	ای گریه.....	۹۲.....	ترازوی چرخ اخضر.....
۱۱۶.....	ای مرغک.....	۹۴.....	نهنگ ناشتای نفس.....
۱۱۸.....	باد بروت.....	۹۵.....	آتش دل.....
۱۱۹.....	بازی زندگی.....	۹۷.....	آرزوها (۱).....
۱۲۰.....	بام شکسته.....	۹۸.....	آرزوها (۲).....
۱۲۰.....	بلبل و مور.....	۹۹.....	آرزوها (۳).....
۱۲۳.....	برف و بوستان.....	۱۰۰.....	آرزوها (۴).....
۱۲۵.....	برک برگریزان.....	۱۰۰.....	آرزو.....
۱۲۷.....	بنفشه.....	۱۰۱.....	آرزوی پرواز.....
۱۲۷.....	بهای جوانی.....	۱۰۳.....	آرزوی مادر.....
۱۲۸.....	بهای نیکی.....	۱۰۳.....	آسایش بزرگان.....
۱۲۹.....	بی آرزو.....	۱۰۴.....	آشیان ویران.....
۱۳۰.....	بی پدر.....	۱۰۶.....	آئین آینه.....
۱۳۱.....	پایمال آز.....	۱۰۷.....	احسان بی ثمر.....

پایه و دیوار..... ۱۳۳	درخت بی بر ۱۵۹
پیام گل..... ۱۳۴	دریای نور..... ۱۶۱
پیک پیری..... ۱۳۵	دزد خانه..... ۱۶۳
پیوند نور..... ۱۳۶	دزد و قاضی ۱۶۴
تاراج روزگار..... ۱۳۷	دکان ریا..... ۱۶۵
توانا و ناتوان..... ۱۳۸	دو محضر..... ۱۶۷
توشه پژمردگی..... ۱۳۹	دو همدرد..... ۱۷۰
تهیدست..... ۱۳۹	دو همراز..... ۱۷۱
تیر و کمان..... ۱۴۱	دیدن و نادیدن..... ۱۷۳
تیره بخت..... ۱۴۲	دیده و دل..... ۱۷۴
تیمار خوار..... ۱۴۴	دیوانه و زنجیر..... ۱۷۶
جامه عرفان..... ۱۴۵	دزد..... ۱۷۸
جان و تن..... ۱۴۶	دزه و خفاش..... ۱۸۰
جمال حق..... ۱۴۷	راه دل..... ۱۸۱
جولای خدای..... ۱۴۹	رفوی وقت..... ۱۸۲
چند پند..... ۱۵۳	رنج نخست..... ۱۸۳
حدیث مهر..... ۱۵۳	روپاه نفس..... ۱۸۴
حقیقت و مجاز..... ۱۵۴	روح آزاد..... ۱۸۶
خاطر خشنود..... ۱۵۵	روح آزوده..... ۱۸۷
خوان کرم..... ۱۵۶	روش آفرینش..... ۱۸۹
خون دل..... ۱۵۸	زاهد خودبین..... ۱۹۰

۲۲۱	عشق حق	۱۹۲	سپید و سیاه
۲۲۳	عمر گل	۱۹۳	سختی و سختی‌ها
۲۲۴	عهد خونین	۱۹۳	سرنوشت
۲۲۵	عیجو	۱۹۷	سرود خارکن
۲۲۷	غرور نیکبختان	۱۹۹	سر و سنگ
۲۲۹	فرشته انس	۲۰۰	سعی و عمل
۲۳۳	فریاد حسرت	۲۰۱	در ترازوی قضا
۲۳۵	فریب آشتی	۲۰۲	سیه روی
۲۳۶	فلسفه	۲۰۳	شاهد و شمع
۲۳۷	قائد تقدیر	۲۰۳	شب
۲۳۹	قدر هستی	۲۰۵	شباویز
۲۴۰	قلب مجروح	۲۰۶	شرط نیکنامی
۲۴۱	کار آگاه	۲۰۷	شکایت پیروز
۲۴۲	کارگاه حریر	۲۰۸	شکسته
۲۴۳	کاروان چمن	۲۰۹	تیره بخت
۲۴۴	کارهای ما	۲۱۱	شوق برابری
۲۴۶	کرباس و الماس	۲۱۳	صاعقه ما، ستم اغنیاست
۲۴۷	کعبه دل	۲۱۵	صاف و دُرد
۲۴۹	کمان قضا	۲۱۶	صید پریشان
۲۵۱	کوته نظر	۲۱۸	طفل یتیم
۲۵۲	کودک آرزومند	۲۲۰	طوطی و شکر

۲۸۵	لطف حق	۲۵۳	کوه و کاه
۲۸۸	مادر دوراندیش	۲۵۴	کیفر بی هنر
۲۸۹	مرغ زیرک	۲۵۷	گذشته بی حاصل
۲۹۰	مست و هوشیار	۲۵۸	گرگ و سگ
۲۹۱	معمار نادان	۲۵۹	گرگ و شبان
۲۹۴	مناظره	۲۶۱	گره گشای
۲۹۵	مور و مار	۲۶۳	گریه بی سود
۲۹۶	ناآزموده	۲۶۳	گفتار و کردار
۲۹۸	نا اهل	۲۶۶	گل بی عیب
۲۹۹	ناتوان	۲۶۷	گل پژمرده
۳۰۰	نامه به نوشیروان	۲۶۸	گل پنهان
۳۰۰	نشان آزادگی	۲۶۹	گل خودرو
۳۰۱	نغمه خوشه چین	۲۷۰	گل سرخ
۳۰۲	نغمه رفوگر	۲۷۲	گل و خار
۳۰۴	نغمه صبح	۲۷۴	گل و خاک
۳۰۶	نکته ای چند	۲۷۵	گل و شبنم
۳۰۷	نکوهش بیجا	۲۷۷	گلّه بیجا
۳۰۷	نکوهش بی خبران	۲۷۸	گنج امین
۳۰۹	نکوهش نکوهیده	۲۷۹	گنج درویش
۳۰۹	نوروز	۲۸۲	گوهر اشک
۳۱۰	نهاد آرزو	۲۸۳	گوهر و سنگ

۳۱۷	مُتَطَعَات	۳۱۱	نیکی دل
۳۱۹	در تعزیت پدر	۳۱۱	هر چه بادا باد
۳۱۹	این قطعه را برای سنگ	۳۱۲	همشمن ناهموار
***		۳۱۴	یاد یاران

www.ketab.ir

مقدمه

در این روزها یکی از دوستان گلدسته‌ای از ازهار نو شکفته به دستم داد و منّتی بر گردنم نهاد. دستم از آن رنگین گشت و دامنم مشک آگین. بوی گلم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت. این گلدسته روح‌نواز عبارت بود از قطعات و قصاید شاعره شیرین زبان معاصر خانم پروین اعتصامی که به تازگی از طبع برآمده و نخستین بار مباشر طبع آن دیوان حقیر را به مطالعه آن آشنا ساخت. ملاحظه چند صفحه از این دیوان مشاهده سبک متین و شیوه استوار و شیوایی بیان و لطافت معانی آن چنانم بفریفت که تنها این کتاب را پیش روی نهاده و هر مشغله که بود پس پشت افکندم و تمامت آنرا خوانده و لذتی مُرّفور بردم.

از آنجا که دوستی اشاره کرد دیباچه‌ای بر این دیوان بنویسم. انجام مقصود را با نظر کنجکاوی در اجزاء کتاب نگریستم و یادداشت‌هایی آماده داشته، اینک به طور خلاصه و ایجاز بدانها اشارتی می‌رود. این دیوان ترکیبی است از دو سبک و شیوه لفظی و معنوی آمیخته با سبکی مستقل، و آن دو، یکی شیوه شعرای خراسان است خاصّه استاد ناصر خسرو و دیگر شیوه شعراء عراق و فارس است، به ویژه شیخ مُصلح

الدین سعدی و از حیث معانی نیز بین افکار و خیالات حکما و عرفا است و این جمله با سبک و اُسلوب مستقلى که خاص عصر امروزی و بیشتر پیرو تجسّم معانی و حقیقت جوئی است ترکیب یافته و شیوه‌ای بدیع بوجود آورده است.

قصاید این دیوان بوئی و لمحهای از قصاید ناصر خسرو دارد و در ضمن آنها ابیاتی که زبان شیرین سعدی و حافظ را فریاد می‌آورد بسیار است و بالجمله در پید و اندرز و نشان دادن مکارم اخلاق و تعریف حقیقت دنیا از نظر فیلسوف عارف و تسلیت خاطر بیچارگان و ستمدیدگان و مفاد «قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا فَلِيلٌ» و «نَجَى الْمُحْفَقُونَ» دل خونین مردم دانا را سراسر تسلیتی است و در همان حال راه سعادت و شارع حیات و ضرورت دانش و کوشش را نیز به طرزی دلپسند بیان می‌کند و می‌گوید در دریای شوریده زندگی با کشتی علم و عزم رهنورد باید بود و در فضای اُمید و آرزو با بال و پر هنر پرواز باید کرد

علم سرمایه هستی است نه گنج زرو مال روح باید که از این راه توانگر گردد می‌توان گفت در قصاید طرز گفتار طور است و در قطعات طوری دیگر، زیرا چنانکه خواهیم گفت بیشتر قطعات به طرز سئوال و جواب یا منظره بسته شده و گویا این شیوه از قدیم الایام خاص ادبیات شمال و غرب ایران بوده و در آثار پهلوی قبل از اسلام هم مناظرات دیده شده و در میان شعرای اسلامی نیز بیشتر مناظرات به شاعران آذربایجان و عراق اختصاص داشته است و قصاید اسدی طوسی که در منظره است مجموع آنها در آذربایجان ساخته شده و سایر مناظرات نظم و نثر از

نظامی گنجوی تا خواجوی کرمانی گواه این معنی است در اینجا باز استقلال فکر خانم پروین روشن می‌شود، زیرا اگر تنها پای بند تتبع شده بود چون مناظرات به ندرت از اساتید باقی مانده و بیشتر اسلوب شعری خراسان در مد نظر بوده و کتب چاپ شده هم از همان جنس بیشتر در دسترس می‌باشد، بایستی این قسمت یعنی قطعات مناظره از این دیوان حذف می‌شد و از اصل به خیال گوینده نمی‌رسید، لکن پیداست که شاعره ما میراث قدیم نیاکان عراقی خود را در گنجینه روح ذخیره داشته و با وجود تأثیر مطالعه قصاید شاعران خراسان یا کلیات شیخ شیراز، باز نخبه و جل کفارش در زمینه عادات و رسوم زاد و بوم اصلی است معلوم نیست چرا شیوه مناظره که از قدیمیترین اسلوب حسن اداء مقصود و یکی از بزرگترین طرز سخنگوئی و استادی شمال و غرب ایران بوده تا این حد در زیر سبک خراسانی، محکوم به زوال شده است و که جز قسمت کمی از آن در کتب خطی و مختصری غیر قابل ذکر در ضمن سایر آثار اساتید چیزی بر جای نمانده است بالجمله آنچه معلومست خانم پروین از روی فطرت و غریزه خویش بار دیگر این شیوه پسنديده را در قطعات جاوید خود احیاء کرده است.

باری از قرائت قصاید پروین لذتی بردم و دیگر بار نعمات دلفریب دیرینه با گوشم آشنا شد. در خلال این نغمه‌های موزون و شورانگیز که پرده و نیم پرده قدیم را فریاد می‌آورد آهنگهای تازه نیز به گوش رسید که دل شکسته و خاطره افسرده را پس از آن بیانات حکیمانه و تسلیتهای عارفانه به سوی سعی و عمل امید حیات اغتنام وقت کسب کمال و هتر

و همت و اقدام نیکبختی و فضیلت رهنمائی می‌کند

دیوانگی است قصه تقدیر و بخت نیست

از بام سرنگون شدن و گفتن این قضاست

در آسمان علم عمل برترین پر است

در کشور وجود هنر بهترین غناست

میجوی گر چه غم تو ز اندیشه برتر است

میپوی گرچه راه تو در کام اژدهاست

خواننده در این قصاید خود را یکباره در عوالمی رنگارنگ که به

صورت یک عالم مستقل درآمده باشد می‌بیند. طرز بیان ناصر خسرو را

در تمثیلات سنائی و استغنائی حافظ را در فصاحت و صراحت سعدی

می‌نگرد حکیمی عارف و عارفی حکیم و ناصحی پاک سرشت جای

بجای در خود نمائی و جلوه‌گری است و عجب آنکه اینهمه ساز و برگ

و آراستگی و ترکیبات مختلف را چنان در یک کالبد جای داده و قبلاً در

ضمیر مُرکّب ساخته است که گوئی این اشعار همه در یکساعت گفته

شده است. احساسات متضاد و احوال و حوادثی که شاعر را برانگیخته

هیچ وقت طرز و سبک خاص او را از اختیارش بیرون نیاورده است.

باخبر باش که بی مصلحت و قصدی آدمی را نبرد دیو به مهمانی

اژدهای طمع و گرگ طبیعت را گر بترسی نتوانی که بترسانی

گر توانی به دلی توش و توانی ده که مبادا رسد آنروز که نتوانی

خون‌دل چندخوری در دل سنگ‌ای لعل مشتریهاست برای گهر کانی

خواننده همین که خواست از خواندن قصاید خسته شود به قسمت

مقطعات که روح این دیوان است می‌رسد. اینجا دیگر خستگی نیست. لطف بیان و دقت معانی در ذوق و ابتکار در اینجا اتفاق و امتزاجی سزا دارد. گوینده ماهر خود را در این قسمت زیادت‌ر نشان می‌دهد، یا به قول «مخفی» زیادت‌ر پنهان می‌کند:

در سخن مخفی شدم چون رنگ و بو در برگ گل

هر که خواهد دید گو اندر سخن بیند مرا

از پنج شش غزل که چون غزل سازی ملایم طبع پروین نبوده قصاید کوتاهش باید خواند، چون بگذریم می‌رسیم به مثنویهای کوتاه و مختلف آلودن و قطعه‌های زیبایی دلپذیر و طرزهای کهنه و نو که پروین زیادت‌ر استقلال و شخصیت خود را در آنها به کار برده عالم خیال و حقیقت و عواطف رقیقه را در هر قطعه ماهرانه بهم آمیخته و ریخته کاری کرده است خانم پروین در قطعات خود مهر مادری و لطافت روح خود را از زبان طُیور، از زبان مادران فقیر، از زبان بیچارگان بیان می‌کند، گاه مادری دلسوز و غمگسار است و گاه در اسرار زندگی با ملای روم و عطار و جامی سرهمقدمی دارد.

مُرغک اندر بیضه چون گرده پدید گوید اینجا بس فراخ است و سپید
عاقبت کان حصن سخت از هم شکست عالمی بیند که بالاو پست
گه پَر آزاد در کُشارها گه چمد سرمست در گنزارها

ولی بیشتر خود پروین است که اینجا به خانه داری پرداخته است و افکار لطیف و پر شور اوست که به صد هزار جلوه بیرون آمده و هزاران است که با صد هزار دیده آنرا تماشا کنند.

هنر آنجاست که از زبان همه چیز سخن می‌گوید، چشم و مژگان، دام و دانه، مورو مار، سوزن و پیرهن، دیگ و تاوه، خاک و باد، صیاد و مرغ، شبنم، ابر و باران، کرباس و الماس، کوه و کاه، بالاخره جماد و نبات و انسان و حیوان و معانی مانند امید و نومیدی و لطایف و بدایع دیگر... و عاقبت خواننده را در عالم الف و لیله و کلیله و دمنه و عوالم طفولیت و جوانی و پیری و هزاران احوال دُرونی و بُرونی سیر می‌دهد و تسلیم می‌بخشد، ماکیان، کبوتر، گنجشک، گربه دزد، رُوباهی که در کمین ماکیان است، جوجه‌های مُرغ کودک فقیر، عجوز مسکین ناتوان، گل پژمرده، مَرگِ قسمتی از خیالات گوینده بوده و ما را در زیر غرقه‌ای می‌نشانند و با این اسباب و ابزارها به صد رنگ‌آمیزی و افسونگری اندوهگین می‌کند و متفکر می‌دارد و به ندرت می‌خنداند، دائماً در فکر است بیشتر نگران وظایف مادری است و فتنه‌ها از این اندیشه‌ها خسته می‌شود، به یاد لطف حق می‌افتد و این قطعه را (قطعه لطف حق) را مردانه می‌سراید و خواننده را با حقایق و افکاری بالاتر آشنا می‌سازد و در هان حال نیز از وظیفه مادری دست بر نمی‌دارد و باز هم مادری است نگران.

مادر موسی چو موسی را به نیل	در فکند از گفته ربّ جلیل
خود ز ساحل کرد با حسرت نگاه	گفت کسای فرزند خُرد بیگناه
گر فراموش کند لطف خدای	چون رهی زین کشتی بی نا خدای
گر نیارد اینزد پاکت، به یاد	آب، خساکت را دهد ناکه بیاد
نفس را مطابق تعبیر عرفا می‌شناسد، اهریمن را که روح آریائی با آن	
وجود دوزخی کینه دیرینه دارد همه جا در کمین جان پاک آدمی می‌داند	

مهر و عاطفت و اشفاق و علم و فضائل.

اخلاق را طریقه رستگاری دانسته و تشکیل خانواده مهربان و کودکان نورس و سعادت آرام و بی سرو صدا را نتیجه حیات می‌پندارد. این دیوان از افکار و خیالات و تعبیرات دیگران خالی نیست. ممکن است تشیح خانم پروین یا حافظه قوی و ادراک پاک او بر مأخذ و مصدر فلان تعبیر یا تشبیه آگاه نباشد، لکن هرچه هست نتیجه خود اوست. فی المثل، اگر اختلاف و گفتگوی دل و دیده را در رباعی سعدی دیده است:

تقصیر ز دل بود گناه از دیده آه از دل و صد هزار آه از دیده
و همین معنی از زبان بابا طاهر عربیان شنیده:

زدست دیده و دل هر دو فریاد که هرچه دیده بیند دل کند یاد
نخواستہ است از سر این مضمون درگذرد و قطعه دیده و دل را ساخته اما تمام تر و لطیف تر و با نتیجه ای که خواننده قانع و راضی شده فراموش می‌کند که این معنی را پیش از این به اختصار شنیده است.

ترا تا آسمان صاحب نظر کرد	مرا مفتون و مست و بیخبر کرد
شما را قصه دیگرگون نوشتند	حساب کار ما با خون نوشتند
هر آن گوهر که مژگان تو می‌سفت	نهان با من هزاران قصه می‌گفت
مرا شمشیر زد گیتی ترا مشت	ترا رنجور کرد اما مرا کشت
اگر سنگی ز گوی دلبر آمد	تو را بر پا و ما را بر سر آمد
بُتی گر تیر ز ابروی کمان زد	ترا بر جامه و ما را به جان زد
ترا یک سوز و ما را سوختهاست	ترا یک نکته و ما را سخنهاست

خانم پروین در حجر تربیت پدر دانشمند و فاضل خود آقای یوسف اعتصامی آشتیانی «اعتصام الملک» پرورش یافته، فارسی و عربی و ادبیات این دو زبان را از آموزگاران خصوصی در خانه فرا گرفته و زبان انگلیسی را در تهران و در مدرسه آمریکائی دختران تحصیل کرده و دوره آن را به پایان رسانیده است. در این مدت اشتغال ساختن دیوانی با این زیباییها و با این آب و رنگ دلفریب خاصه با این یکدستی و فصاحت و روانی و مزایائی که شبه‌ای از آن گوشزد گردید کار مردان فارغ بال نیست تا چه رسد به محدثه‌ای که کمتر از درس و بحث فارغ بوده و شاید مشاغل خانوادگی بسیار نیز داشته است.

در ایران که کان سخن و فرهنگ است اگر شاعرانی از جنس مرد پیدا شده‌اند که مایه حیرتند جای تعجب نیست، اما تاکنون شاعری از جنس زن که دارای این قریحه و استعداد باشد و با این توانائی و طمی مقدمات تبتع و تحقیق اشعاری چنین نغز و نیکو بشیراد از نوادر محسوب و جای بسی تعجب و شایسته هزاران تمجید و تحسین است.

خانم پروین به تمام شرایط شاعری عمل کرده است. اگر احياناً به قول نظامی عروضی دوازده هزار بیت شعر از اساتید حفظ نداشته باشد باز بقدریکه وی را بتوان با کلمات و اصطلاحات و امثال متقدمین تا درجه‌ای که ضرورت دارد آشنا خواند آشناست.

هر گاه تنها غزل «سفر اشک» از این شاعره شیرین زبان باقی مانده بود، کافی بود که وی را در بارگاه شعر و ادبیات حقیقی جایگاهی عالی و ارجمند بخشد تا چه رسد به «لطف حق» «کعبه دل» «گوهر اشک» «روح

آزاد» «دیده و دل» «دریای نور» «گوهر و سنگ» «حدیث مهر» «ذره» «جولای خدا» «نغمه صبح» و سایر قطعات که همه از او و هریک برهان آشکار بلاغت و سخندانی اوست. شاید خواننده شوره سری از ما پرسد: پس این دیوان در باره عشق که تنها چاشنی شعر است چه می گوید؟ آری نباید این معنی را از یاد برد، زیرا هرچند، شاعره مستوره را عزت نفس و دورباش عصمت و عفاف رخصت نداده است که یک قدم در این راه بردارد، اما چون نیک بنگری صحیفه‌ای از عشق تهی نمانده است لکن، نه آن عشقی که در مکتب لیلی و مجنون درس می دادند، عشقی که جور یار، زردی رخسار، جفای رقیب، سوز و گداز فراق و هزاران افسانه دیگر جزء لاینفک آن می بود، عشقی که اتفاقاً امروز مفهوم حقیقی خود را از کف داده و جز الفاظی چند بر زبان مقلدان مکتب قدیم از آن برجای نیست. چنین عشق و طریقه مُبتذل در این دیوان نمی توانست، به وجود آید زیرا با حقیقت گوئی مخالف و با شخصیت گوینده نیز مغایر بود.

از این معنی که بگذریم می رسیم به عشق واقعی، و آن عشقی که شعرای بزرگ بدان سر نیاز فرود آورده اند، عشقی که به حقایق و معنویات و معقولات وابسته است عشقی که بنیان آفرینش انسان بر آن نهاده شده چنین، عشقی همان قسم که گفتیم اساس این دیوان است. هنر بزرگ شاعره ما در همین جاست که توانسته است این معنی بزرگ را همه جا در گفتار خود به شکلی جاذب و اسلوبی لطیف پیرواند و حقیقت عشق را مانند میوه پاک و منزهی که از الیاف خشن و شاخ و

برگ بیهوده و مسموم جدا ساخته باشند و با صفای ائیر و رخشندگی نور
و چاشنی روح بر سر بازار سخن رواج دهد در خاتمه سخن شناسان را به
خواندن این دیوان دعوت کرده توفیق گوینده اش را از پروردگار سخن
خواستارم.

م، بهار

تهران، مرداد ماه ۱۳۱۴